

## امنیت بین‌الملل، قدرت هژمون و نظام بین‌الملل پس از یازده سپتامبر؛

مریم شاه‌کرمی\*

### دیباچه

اگر یازده سپتامبر را نقطه عطف دیگری در تاریخ تحولات روابط بین‌الملل بدانیم، نمی‌توانیم از نقش برجسته "قدرت هژمون"، به عنوان ممتازترین و برجسته‌ترین بازیگر در عرصه نظام بین‌الملل، غافل شویم. چنین دولتی به واسطه "ارزش تعیین‌کننده‌ای" که در رویدادها و مناظرات نظام بین‌الملل دارا می‌باشد؛ در معرض توجه افکار عمومی جهان قرار می‌گیرد. یازده سپتامبر به واسطه ویژگی‌های خاصی که در پی داشت - از جمله مطرح شدن مبحث تروریسم، تروریسم دولتی، گسترش دموکراسی، حفظ امنیت و ثبات - موجب گردید که ایالات متحده آمریکا، - به عنوان دولت داعیه‌دار قربانی تروریسم - در صدد اجرا و پیاده نمودن طرح نظم نوین جهانی برآمده و رهبری فعالان مبارزه با تروریسم را بر عهده

\* کارشناس ارشد روابط بین‌الملل. (maryamshahkarami@yahoo.com)

بگیرد. از این منظر، ایجاد «امنیت» به عنوان عامل کلیدی و امری ملازم با صلح و ثبات، در دستور کار مقامات رسمی و کار گزاران سیاست خارجی دولت جورج بوش قرار گرفت. حمله امریکا و متحدانش به افغانستان و پس از آن در بهار سال ۲۰۰۳ به عراق، با هدف و انگیزه بازگرداندن امنیت به این دو کشور صورت پذیرفت. سرنگونی نظام‌های دیکتاتور و تک محور و برقراری دموکراسی از اولویت‌های اساسی بوش در حملات نظامی صورت گرفته علیه دو کشور یاد شده بود.

حال این صحبت مطرح است که در تبیین رویکرد فوق، یعنی نقش قدرت هژمون برای تأمین امنیت در نظام بین‌الملل، کدام مکتب، تئوری و یا رویکرد، از ارزش تبیینی بیشتری برخوردار است؟ در پاسخ به این پرسش این فرض، مورد بررسی قرار می‌گیرد که مکتب رئالیسم - واقع‌گرایی - در مقایسه با دیگر مکاتب، تئوری‌ها و رویکردها، از ارزش تحلیلی - انتقادی بیشتری برخوردار است. برای نیل به این هدف، آراء و اندیشه‌های مکتب لیبرالیسم و زیرمجموعه‌های آن به عنوان رهیافت جایگزین مورد بررسی قرار می‌گیرد.

### نگرشی بر مفهوم امنیت

امنیت از مفاهیم کلیدی و کاربردی روابط بین‌الملل است که در عین حال مجادله برانگیز می‌باشد. در مقام تعریف، دست‌کم تفاهم موجود در این رابطه آن است که امنیت به معنای اجتناب از خطراتی که منافع و ارزش‌های حیاتی را تهدید می‌کند، می‌باشد. اما نقطه اختلافات به موضوع تهدید باز می‌گردد و از اینجاست که مقولاتی چون امنیت فردی، امنیت ملی و امنیت بین‌الملل، مطرح می‌شوند. در برهه جنگ سرد، بیشتر نویسندگان و پژوهشگران روابط بین‌الملل به بعد «ملی» امنیت، اشاره می‌کردند که آن هم بیشتر رنگ و بوی نظامی داشت.

باری بوزان در کتاب خود با نام مردم، دولت‌ها و هراس، «امنیت بین‌الملل» را به جای «امنیت ملی» ذکر نمود.<sup>(۱)</sup> این امر نیازمند آن است که دولت‌ها، علاوه بر توجه به سیاست‌های امنیتی خود، به امنیت همسایگان خویش نیز توجه داشته باشند. نظام‌های

سیاسی، نه تنها بر ثبات داخلی خود، بلکه بر امنیت بین‌الملل نیز تأثیرات فراوانی می‌گذارند. امنیت بین‌الملل، ابعاد مختلفی چون سیاسی، اقتصادی، اجتماعی، فرهنگی، نظامی و زیست محیطی دارد. دستیابی به این وجوه امنیتی، نیازمند آن است که دولت - ملت‌ها به جای آنکه تنها به سیاست‌های امنیتی خود توجه کنند، ضمن بازشناسی ریشه‌های ناامنی در جامعه بین‌الملل، به مصالح امنیتی دیگر دولت‌ها نیز بیندیشند.

در حوزه روابط بین‌الملل، بر سر موضوع امنیت بین‌الملل، رقابت طولانی‌ای میان دو مکتب لیبرالیسم و رئالیسم وجود داشته است. رئالیسم برای قدرت‌های بزرگ جایگاه محوری در نظر می‌گیرد و مطرح می‌کند که تنها قدرت‌های بزرگ هستند که قادر به ایجاد تغییر در کل نظام بین‌الملل می‌باشند. لیبرالیسم، برای حل مسایل امنیتی، ایده دیگری دارد و آن را مبتنی بر بروز دگرگونی و تحول در محیط بین‌الملل می‌داند و به این معنا بیشتر به دنبال «اصلاح‌گرایی» است تا عمل‌گرایی در حوزه امنیت بین‌الملل.

حادثه یازده سپتامبر به دلیل گستردگی تبعاتی که در پی داشت رویدادهایی را تحت تأثیر خود قرار داد که از جمله آن «امنیت نظام بین‌الملل» است. تلاش‌های امریکا به عنوان دولت هژمون عملاً پای این کشور را به خاورمیانه کشاند. هدف از این کار، مبارزه با تروریسم بین‌الملل بود. شاید بتوان، به حقیقت اعتراف نمود که یازده سپتامبر بسیاری از پدیده‌ها را «بین‌المللی‌تر» نمود که مقولاتی چون «امنیت» و «تروریسم» از زمره آنها است. گفتمان جدید دربارهٔ عنصر امنیت بین‌الملل بر این فرض استوار گردید که میان امنیت دولت - ملت‌ها و امنیت کل سیستم بین‌الملل، رابطه‌ای پیچیده و تنگاتنگ وجود دارد. بحران‌های زیست محیطی، مشکلات مربوط به توسعه، نابرابری‌های اجتماعی و سیاسی، همگی بر امنیت نظام بین‌الملل، تأثیرات منفی می‌گذارند. چنین نگرشی از یک سو، امکان گسترش همکاری میان دولت‌ها را فراهم می‌کند و از سویی موجب گسترش یک جانبه‌گرایی در چارچوب نگرش نظام تک محور هژمونیک شده است.

آمریکا با بهره‌برداری‌های فراوان از حادثه یازده سپتامبر، به بهانه مبارزه با تروریسم و محافظت از امنیت نظام بین‌الملل، استراتژی دقیق و حساب شده‌ای را در خاورمیانه

پیش رو گرفت. بر این اساس، پارادایم امنیت بین‌الملل، در چارچوب “نظم نوین جهانی” که توسط دولت هژمون پی‌ریزی شده است، شکل گرفت. ایفای نقش محوری در تضمین امنیت بین‌الملل از جانب امریکا، مؤید این نکته است که هنوز هم دولت هژمون، نقش تعیین‌کننده‌ای در تغییرات نظام بین‌الملل ایفا می‌کند. حال با توجه به مطالب یادشده به تحلیل دیدگاه‌های پارادایم رئالیستی و لیبرالیستی در خصوص مسئله امنیت بین‌الملل می‌پردازیم.

### الف - رویکرد لیبرالیستی

لیبرالیسم، غالباً نسبت به سیاست بین‌الملل نگرش خوش‌بینانه دارد. آنها دولت‌ها را در نظام بین‌الملل به “خوب” و “بد” تقسیم می‌کنند. در خصوص امنیت، لیبرال‌ها بر این باورند که مسایل مرتبط با امنیت باید به نحو فزاینده مؤثری حل گردند. از این رو، آنها تحول در نظام بین‌الملل را به مثابه راه‌حل اصلاح‌گرایانه نه عملی، کاربردی می‌دانند.<sup>(۲)</sup>

جنگ جهانی دوم، نقطه عطفی در رویکرد لیبرالیسم نسبت به مقوله امنیت به شمار می‌آید. پیدایش مکاتب فاشیسم و نازیسم، خوش‌بینی‌های لیبرالیستی را با پرسش روبه‌رو ساخت و نشان داد آن ناکجاآبادی که لیبرالیسم به دنبال آن بوده، چندان هم، در دسترس نیست. در قرن بیستم، لیبرالیسم گرفتار دولت‌هایی شد که به ایدئولوژی‌های خصمانه روی آورده بودند. پیشرفت‌های گسترده نظامی شوروی و دست‌یابی آنها به سلاح‌های هسته‌ای، تهدید جدی نسبت به لیبرالیسم بود. تحولات این چنینی، برای لیبرال‌ها که معتقد بودند مسایل امنیتی جهان را می‌توان با تأسیس دو نهاد “سیستم اقتصادی لیبرال جهانی” و “یک عامل امنیتی بین‌الملل” مدیریت نمود، مشکل ایجاد کرد.<sup>(۳)</sup> این پیچیدگی، با ظهور کمونیسم، جدی‌تر شد به گونه‌ای که بسیاری از تحلیل‌گران، راهبرد آغاز شده را نه تنها عامل دستیابی به امنیت بین‌الملل نمی‌دانستند بلکه آن را منبع ناامنی نیز به شمار می‌آورند.

به طور کلی، لیبرال‌ها با تکیه بیش از حد بر اصل عقلانیت بشری، معتقدند در امور بین‌الملل، می‌توان از این اصل پیروی کرد. به گمان ایشان، مدرنیزه‌سازی، باعث رشد و

توسعه بسیاری از عرصه‌های زندگی می‌شود و امکان همکاری را در فراسوی مرزها فراهم می‌کند. انسان‌ها به دلایل عقلانی آن را در امور بین‌الملل به کار می‌گیرند و نتیجه این کار، همکاری گسترده خواهد بود.<sup>(۴)</sup> در ارزیابی دیدگاه مکتب لیبرالیسم درباره امنیت به سه شاخه فکری زیرمجموعه آن اشاراتی می‌شود.

### ۱. تئوری وابستگی متقابل

وابستگی متقابل، به معنای وابستگی چند جانبه است. ملت‌ها و دولت‌ها، تحت تأثیر رویدادها یا اقدامات دیگر جاها و همکارانشان در کشورهای دیگر قرار دارند. از این رو، سطح بالایی از روابط فراملی بین کشورها، به منزله سطح بالاتری از وابستگی متقابل است.<sup>(۵)</sup> استدلال تئورسین‌های این نحله فکری بر آن است که سطوح بالای وابستگی متقابل اقتصادی در میان دولت‌ها، جنگ را کاهش می‌دهد و به حفظ ثبات و امنیت بین‌الملل کمک می‌کند. بر پایه این تئوری، ریشه اصلی ثبات، در ایجاد و حفظ نظام اقتصادی لیبرالی است که داد و ستد اقتصادی آزاد را در میان دولت‌ها رواج می‌دهد.<sup>(۶)</sup> چنین نظامی، دولت‌ها را مرفه‌تر کرده و باعث تقویت صلح می‌شود. زیرا دولت‌های مرفه به دلیل رضایت از وضعیت موجود، صلح‌جوتر هستند. روابط اقتصادی گسترده میان دولت‌ها باعث کاهش جنگ و انباشت ثروت می‌شود. به این ترتیب، تئوری وابستگی متقابل معتقد است که نوسازی، وابستگی میان دولت‌ها را افزایش می‌دهد، بازیگران دولتی، افزایش چشم‌گیری می‌یابند، نیروهای نظامی به عنوان ابزار سودمند کاربرد کمتری پیدا می‌کنند و رفاه و نه امنیت، هدف غالب دولت‌ها می‌شود. وابستگی متقابل بر جهانی با روابط همکاری‌جویانه و وابسته دلالت می‌کند.<sup>(۷)</sup> وابستگی متقابل پیچیده روابط میان دولت‌ها بشر دوستانه و همیارانه است. بر اساس دیدگاه کوهن و نای، امنیت نظامی از اولویت کمتری برخوردار است و مسایل رفاهی ارزش بیشتری دارند. به این ترتیب، دولت‌ها اهداف گوناگونی را دنبال خواهند کرد و بازیگران فراملی مانند سازمان‌های بین‌المللی غیر حکومتی، اهداف جداگانه‌ای را پیش‌رو خواهند گرفت.<sup>(۸)</sup> در رهیافت وابستگی متقابل، سازمان‌های بین‌الملل، اهمیت بسیاری دارند و عرصه فعالیت سایر دولت‌ها، به خصوص

دولت‌های ضعیف می‌باشند. اساساً طرفداران تئوری وابستگی متقابل معتقدند تقسیم کار در اقتصاد بین‌الملل، ضمن آنکه وابستگی متقابل میان دولت‌ها را افزایش می‌دهد، میزان خشونت و مناقشه آنها را کاهش می‌دهد.

## ۲. نهاد گرایی لیبرال

این گروه از لیبرال‌ها بر این باورند که نهادهای بین‌الملل، همکاری میان دولت‌ها را افزایش داده و احتمال جنگ را به طور چشم‌گیری کاهش می‌دهند. آنان بر این باورند که نهادهای فراملی، باعث همکاری بهتر و بیشتر می‌شوند هر چند نمی‌توانند به کنترل کامل قدرت‌های بزرگ بپردازند. با وجود این از نظر نهادگرایان، نهادها و سازمان‌های بین‌الملل، در خدمت صرف قدرت‌های بزرگ نیستند و دارای استقلال عمل می‌باشند.<sup>(۹)</sup> بر طبق دیدگاه نهادگرایان لیبرال، نهادهای بین‌الملل، با تشویق دولت‌ها به همکاری، بی‌اعتمادی میان دولت‌ها و ترس از یکدیگر را از بین برده و هرج و مرج را در نظام بین‌الملل به پایین‌ترین میزان می‌رسانند.<sup>(۱۰)</sup> از آنجا که نهادها، موجودیت‌های سیاسی مستقل نیستند که بتوانند بر دولت‌ها حاکم بوده و رفتار ایشان را کنترل نمایند، بیشتر به مثابه مجموعه قواعدی هستند که روش‌هایی را که دولت‌ها باید در قالب آنها به همکاری بپردازند، پیش‌بینی می‌کنند. این قواعد با تجویز رفتارهای پسندیده به دولت‌ها، آنها را از رفتارهای ناپسند منع می‌کنند. دولت‌ها، می‌توانند درباره قواعد مزبور با یکدیگر گفت و گو نمایند و از قواعدی که وضع می‌کنند، پیروی می‌نمایند چرا که در عمل به نفع آنهاست. بر طبق آراء نهادگرایان، دولت‌ها از آن جهت که توسط نهادها از محاسبات شخصی، بازداشته می‌شوند، از جنگ و خشونت نیز پرهیز کرده و به صلح و امنیت روی می‌آورند. به عقیده کوهن نهادگرایی، باعث می‌شود آنارشسیسم تا اندازه بسیاری کاهش یابد و بی‌اعتمادی دولت‌ها به یکدیگر به اطمینان متقابل و دو جانبه تبدیل شود. ضمناً نهادگرایی، ترس دولت‌ها از هم را کاهش داده و با انتقال اطلاعات آنها به یکدیگر، ابهامات رفتاری‌شان را به میزان قابل توجهی افول می‌دهد.<sup>(۱۱)</sup>

### ۳. تئوری صلح دموکراتیک

پس از پایان جنگ سرد، یک دیدگاه لیبرال جدید نسبت به امنیت بین‌الملل، پا به عرصه نهاد. بر اساس این دیدگاه، از آنجا که کشورهای دموکراتیک لزومی نمی‌بینند که با یکدیگر به منازعه و پیکار برخیزند، می‌توان از دموکراسی، به عنوان عامل مهمی از ایجاد صلح، سخن به میان آورد. مانند نهادگرایی لیبرال، این تئوری نیز در میان تئوریسین‌های غربی طرفداران بسیاری پیدا کرده است. در سال ۱۹۹۴، بیل کلینتون، رئیس‌جمهور آمریکا، در سخنان خود خطاب به اتحادیه اروپا اذعان نمود که عدم جنگ و درگیری میان کشورهای دموکراتیک، توجیه‌کننده سیاست‌های آمریکا در حمایت از دموکراسی در سراسر جهان است.<sup>(۱۲)</sup> نویسندگانی چون مایکل دوایل و بروس راست نیز در مقوله دموکراسی صلح‌آمیز، سخنان بسیاری گفته و نوشته‌اند. دوایل تا حدود زیادی در آراء خویش از امانوئل کانت الهام گرفته است. کانت در اثر خود با نام «صلح ابدی» می‌گوید: «طرح دموکراسی به عنوان یک تعهد اعتقادی به آرای حقوق بشر و وابستگی متقابل کشورها به یکدیگر، توجیه مناسبی برای ترویج دموکراسی میان کشورهای خواهان آن به شمار می‌آید. به همین نسبت، وجود جنگ و درگیری میان کشورهای غیر دموکراتیک دلیل دیگری بر این مدعاست. بنابراین، با وجود ارزش‌ها و تعهدات دموکراتیک، منطق لیبرالی توافق و همکاری، جایگزین منطق قدرت می‌گردد».<sup>(۱۳)</sup>

طرفداران این نظریه بر این باورند که از آنجا که دموکراسی‌ها، هیچ‌گاه علیه یکدیگر وارد جنگ نمی‌شوند جهانی که فقط شامل دولت‌های دموکراتیک باشد، جهانی بدون جنگ خواهد بود. کشورهای دموکراتیک برای اختلافات خود به مراتب، بیش از سایر کشورها، از میانجی‌گری، مذاکره و دیگر راه‌های دیپلماتیک و صلح‌آمیز، استفاده می‌کنند. نظریه صلح دموکراتیک بر سه نکته تأکید فراوان دارد: ایجاد جمهوری دموکراتیک، تعهدات اعتقادی به حقوق بشر و روابط متقابل کشورها.<sup>(۱۴)</sup> طرفداران تئوری مزبور، رئالیسم را به طور کلی منتفی نمی‌دانند. با این حال، این دیدگاه خشن رئالیستی که جنگ را به معنای تقابل همه در برابر همه می‌دانند، قبول نداشته و بر این باورند که هنجارها و مؤسسات مشترک در

این باره بسیار نقش آفرین هستند. البته در ارزیابی و نقد این تئوری، نظریات گوناگونی آورده شده است. کریستوفر لین، معتقد است در گذشته دموکراسی ها وقتی در شرف جنگ قرار می گرفتند در نهایت تصمیم به صلح آنان ربطی به ویژگی دموکراتیک مشترک آنان نداشت. از سویی، شواهد مربوط به عدم جنگ میان دموکراسی ها به دوره پس از ۱۹۴۵ محدود شده و عدم نزاع در این دوره نیز ناشی از تلاش برای کنترل دشمن مشترک - شوروی سابق - بوده تا اصول مشترک دموکراتیک.<sup>(۱۵)</sup> دیوید اسپرو نیز استدلال می کند که فقدان آشکار جنگ میان دموکرات ها، به دلیل روش تعریف دموکراسی و کمبود نسبی دولت های دموکرات است.<sup>(۱۶)</sup> در عین حال اسپرو خاطرنشان می کند که تلاش های صدور دموکراسی، ممکن است وضع را بهتر از حالت موجود آن نماید.<sup>(۱۷)</sup>

به طور کلی، لیبرال ها معتقدند جنگ به واسطه راه کارهایی که دولت ها تعیین می کنند، قابل رفع است. آنها اذعان می دارند که از آنجایی که بازرگانی، ملت ها را به یکدیگر وابسته کرده و احتمال جنگ را میان آنها کاهش می دهد، لیبرالیسم از داد و ستد حمایت می کند. با وجود این جوزف نای، به صراحت مطرح می کند آمریکا به دلیل داشتن دارایی های جهانی فراوان، در تمام وجوه قدرت، یک ابرقدرت بلامنازع و یکه تاز است و اگر قدرت این کشور رو به افول نماید، احتمال جنگ میان قدرت های دیگر، افزایش خواهد یافت. به نظر نای، ثبات نظام بین الملل مستلزم وجود یک دولت برتر است. دولتی که قواعد بازی را در میان مهم ترین اعضای نظام بین الملل تعیین و به اجرا گذارد.<sup>(۱۸)</sup> گفتنی است جوزف نای در نظریه های متأخر خویش به نقش دولت امریکا در گسترش ارزش ها و هنجارهای نظام اجتماعی خود اشاره کرده و از آن با عنوان قدرت نرم یاد می کند. به نظر نای، اگر آمریکا، به دنبال حفظ قدرتمندی خویش است باید به این بعد از قدرت نیز توجه لازم را معطوف دارد. وی در مقابل قدرت نرم از قدرت سخت که به مثابه توانمندی های نظامی و اقتصادی است یاد می کند و خاطرنشان می سازد که امروزه، به کارگیری ابزارهای قدرت نرم مؤثرتر و سودمندتر است زیرا درصد هزینه های آن کمتر است و موفقیت عمل بیشتری حاصل می شود. به این ترتیب نای بر این باور است که یکی شدن هنجارهای جهانی با هنجارهای

مطلوب آمریکا، به منزله افزایش نفوذ و اعتبار امریکا در جامعه جهانی است. به این ترتیب بدون آنکه نیازی به لشکرکشی و اقدامات وسیع نظامی باشد، دولت هژمون - در حال حاضر امریکا - خواهد توانست گستره فرهنگ خویش را بر همه ملیت‌ها و سرزمین‌ها، توسعه بخشد.<sup>(۱۹)</sup>

### ب - رویکرد رئالیستی

واقع‌گرایی، به طور کلی بر چهار فرض تکیه دارد: (۱) بدبینی نسبت به ذات و سرشت انسان؛ (۲) بدبینی نسبت به سیاست بین‌الملل؛ (۳) جنگ آخرین راه‌حل، برای مناقشات بین‌المللی است؛ (۴) هدف اصلی دولت‌ها، کسب امنیت و بقا است.

در اندیشه واقع‌گرایانه، انسان، موجودی است که برای رسیدن به منافع شخصی با دیگران به رقابت پرداخته و بنابراین، موضوع تسلط بر دیگران مطرح می‌شود. از دیدگاه رئالیست‌ها، رفتار قدرت‌های بزرگ تحت تأثیر محیط بیرونی، قرار دارد و از این‌رو، ساختار نظام بین‌الملل، بخش عمده‌ای از سیاست خارجی آنها را تشکیل می‌دهد. قدرت، نقش تعیین‌کننده‌ای دارد و دولت‌ها برای کسب آن، با یکدیگر رقابت می‌کنند. جنگ تداوم سیاست است و سیاست تلاش برای اعمال قدرت بر مردم می‌باشد. هانس مورگنتا در «سیاست بین‌ملت‌ها» می‌گوید: «سیاست، تلاش برای اعمال قدرت بر مردم است و از آنجا که هدف نهایی قدرت می‌باشد، به همین دلیل برای به دست آوردن حفظ و نمایش آن تلاش می‌کنیم و این همان تکنیک‌های اقدام سیاسی است.»<sup>(۲۰)</sup> بر این اساس، می‌توان گفت از دیدگاه رئالیست‌ها، سیاست بین‌الملل، سیاست قدرت است و دولت‌ها برای کسب منافع ملی و تضمین بقای خود به مناقشه و رقابت‌های متوالی، مشغولند. آنها هر چند با یکدیگر همکاری می‌کنند اما در اصل منافع متضادی نیز دارند. ذکر این نکته لازم است که طی قرون پیشین تاکنون، واقع‌گرایی نقش مهمی در تبیین مسایل و ارایه راه‌حل برای معضلات امنیتی بازی کرده و از این‌رو موضوعات امنیتی، در قرن کنونی با این نظریه پیوندی اساسی خورده‌اند.

تأکید واقع‌گرایان بر یکجانبه‌گرایی و اقدامات یکجانبه‌گرایانه، از فرازهای مهم تئوری‌های ایشان است. به نظر واقع‌گرایان اقدامات یکجانبه، اصولاً نقش موثری در کاهش تنش و مناقشه دارند. این ایده به خصوص در زمان شروع مسابقه تبلیغاتی میان دو ابر قدرت، رنک و رویی خاص به خود گرفت. در آن هنگام، تحلیل‌گران واقع‌گرا به این نتیجه رسیدند که اقدامات غیر رسمی در زمینه کنترل تبلیغاتی، موثرتر از مذاکرات و اقدامات رسمی هستند.<sup>(۲۱)</sup> اوسگاد، تحلیل‌گر رئالیست اظهار می‌کند که هیچ دلیل عقلانی وجود ندارد که از اقدامات یکجانبه دست برداریم چرا که نفع طرفین در این کار است.<sup>(۲۲)</sup> در ادامه بررسی آراء مکتب رئالیسم، دو تئوری منبعث از آن که بیشتر از سایر تئوری‌های رئالیستی حول موضوع مورد بحث، نظریه‌پردازی کرده‌اند را از نظر می‌گذرانیم:

#### ۱. نئورئالیسم

نئورئالیسم که با عنوان «رئالیسم ساختاری» نیز از آن یاد می‌شود در اواخر دهه هفتاد و با نگارش اثر والتز با نام *نظریه‌های سیاست بین‌الملل*، ظهور پیدا کرد. والتز بر این باور است که ساختار نظام بین‌الملل، قدرت یا قدرت‌های بزرگ را وادار می‌کند تا به موازنه قوا، روی آورند. او با طرح این ادعا که قدرت بهترین ابزار بقاست می‌گوید: «ساختار نظام بین‌الملل هرج و مرج طلب، دولت‌های امنیت طلب را وادار می‌کند تا با یکدیگر، بر سر قدرت رقابت کنند.»<sup>(۲۳)</sup> برپایه نظر والتز، علت اصلی رقابت امنیتی در دنیای معاصر، آنارشی است. آنارشی، مشوق دولت‌هاست و آنها را به این امر، سوق می‌دهد تا به طور تدافعی رفتار کنند و به حفظ موازنه قوا پردازند. او مهم‌ترین دغدغه دولت‌ها را گرایش به حفظ وضع موجود می‌داند.<sup>(۲۴)</sup> دیدگاه‌های والتز پیرامون علل جنگ، بیشتر انعکاسی از تئوری حفظ وضع موجودند. به نظر او، هیچ دلیل اساسی برای وقوع جنگ وجود ندارد. جنگ‌ها بیشتر دستاورد محاسبات نادرست و عدم قطعیت می‌باشند و اگر دولت‌ها آگاهانه عمل نمایند، جنگی رخ نخواهد داد. والتز خاطر نشان می‌کند نظام دوقطبی با ثبات‌تر از نظام چندقطبی است. جک اسنایدر ضمن تأکید بر مفهوم «تدافعی»، به تقویت مواضع رئالیسم از این منظر،

پرداخته است. به عقیده اسنایدر، قدرت نظامی را می‌توان با توجه به اینکه صبغه تهاجمی دارد یا تدافعی، تقسیم‌بندی نمود. چنانچه تدافع بر تهاجم برتری داشته باشد، قدرت (یا قدرت‌های بزرگ) امکان تسخیر و اعمال زور کمتری خواهد داشت و از این‌رو بیشتر بر حفظ وضع موجود، تکیه می‌کند. در مقابل، اگر تهاجم آسان‌تر باشد، دولت‌ها وسوسه می‌شوند تا برای تسلط بر یکدیگر تلاش نمایند که در این صورت شاهد بروز جنگ‌های متعددی در نظام بین‌الملل خواهیم بود.<sup>(۲۵)</sup>

## ۲. رئالیسم تهاجمی

این تئوری، همانند تئوری نئورئالیستی، مطرح می‌کند که قدرت‌های بزرگ درگیر تنازع برای بقا بوده و کلید ثبات خویش را در قدرت می‌دانند. به اعتقاد تئوریسین‌های رئالیسم تهاجمی، نظام بین‌الملل، دولت‌ها و به ویژه قدرت‌های بزرگ را وادار می‌کند از حفظ موازنه قوا روی‌گردان شده و به جای حفظ قدرت به افزایش قدرت بپردازند. به این ترتیب قدرت‌های بزرگ به دنبال آن هستند که از موقعیت‌ها، بیشترین سودجویی را به عمل آورند زیرا هدف نهایی تبدیل شدن به یک دولت هژمون در نظام بین‌الملل است. دولت هژمون، دولتی است که بی‌پروا به دنبال کسب قدرت می‌باشد. چنین دولتی، به واسطه فشارهای وارده از جانب نظام بین‌الملل، درصدد افزایش قدرت نسبی خود برآمده و می‌کوشد از این طریق بر میزان امنیت خود اضافه کند. در عین حال، قدرت‌های بزرگ، تنها، تلاش نمی‌کنند که قوی‌ترین دولت در میان دیگر قدرت‌ها باشند، بلکه هدف نهایی آنها هژمون شدن است یعنی تنها قدرت بزرگ از نظام بین‌الملل. این نظام بین‌الملل نیز از یک ویژگی مهم برخوردار است و آن عبارت است از اینکه در آن هیچ قدرتی خواهان حفظ وضع موجود نیست. قدرت‌های بزرگ در چنین نظامی بیشتر ایده‌های تجدیدنظرطلبانه دارند و اگر بدانند با هزینه‌های معقول قادر به تغییر موازنه قوا خواهند بود، این کار را خواهند کرد. در مجموع این قدرت‌ها، خواسته‌های خویش را تا جایی که پیش می‌برند که بتوانند هژمونی جهانی را به دست آورند. از دیدگاه رئالیسم تهاجمی، سرنوشت همه دولت‌ها در

نهایت توسط آن دولتی تعیین می‌شود که از همه قدرتمندتر است. بر این اساس دولت‌ها می‌کوشند با افزایش نسبی توان نظامی خود واجد شرایط قدرتمندترین دولت در نظام بین‌الملل گردند.

## نتیجه‌گیری

چنانکه دریافتیم، هر یک از پارادایم‌های یاد شده، جنبه‌های مختلف از امنیت را در نظام بین‌الملل از نظر گذرانیدند. مکتب فکری رئالیسم، مستحکم‌ترین راه‌کار برای درک رفتار دولت هژمون، در نظام بین‌الملل است. دولت هژمون، همچنان خواهان حفظ برتری در جهان می‌باشد. ایالات متحده در چند دهه اخیر، به خوبی نشان داده که تا چه میزان خواهان حفظ جایگاه خود به عنوان دولت برتر است. این دولت، تا جایی پیش رفته که برای تحمیل خواسته‌هایش حتی حاضر شده متحدین دیرینه خود را نیز رنجیده‌خاطر سازد. انعقاد مجموعه‌ای از معاهدات کنترل تسلیحات و تحمیل یک سویه آنها بر روسیه و گسترش رو به رشد ناتو جهت تقابل با روسیه از جمله این اقدامات است. پس از رویدادهای یازده سپتامبر، ایالات متحده، هر جا منافعش ایجاب کرده به طور مشخص در مقابل اقدامات سازمان ملل ایستادگی کرده است و بعضاً برخورد تحقیرآمیزی با این سازمان داشته است. جالب آنکه همه این افعال در زیر پوشش «نظم نوین جهانی» صورت گرفته است. برخلاف آنچه لیبرال‌ها بر آن اصرار کرده‌اند، پایان جنگ سرد پایان سیاست قدرت را به همراه نیاورده و رئالیسم قدرتمندترین ابزار برای تحلیل رفتار با دیگران است. حملات نظامی آمریکا علیه عراق و افغانستان، حاکی از گسترش رویکرد یک جانبه‌گرایانه و بسط ایده دولت هژمون در نظام بین‌الملل است. آمریکا برخلاف مخالف‌های جهانی و به قیمت ناخرسندی متحدان دیرینه‌ای چون فرانسه و آلمان، به همراه قشون نظامی خود و بریتانیا، راهی عراق گردید. پس از آن با نقض آشکار قواعد حقوق بین‌الملل، هنجارهای منطبق با خواست نظام جهانی را زیر پا گذارد و به بهانه اعمال نظم دموکراتیک به اشغال عراق ادامه داد. چنانکه رئالیست‌های تهاجمی عقیده دارند، برای

آنکه یک دولت واجد شرایط قدرتی بزرگی باشد باید از همه سرمایه‌های لازم نظامی، جهت کنترل و رهبری جنگ متعارف تمام‌عیار برخوردار باشد. براساس این تئوری، قدرت‌های بزرگ بیشترین تأثیر را بر رویدادهای نظام بین‌الملل می‌گذارند و سرنوشت دولت‌ها نهایتاً توسط قدرت‌های بزرگ تعیین می‌شود. ❖

### پی‌نوشت‌ها:

1. Barry Buzan, *People, States and Fear*, London: Harvester Wheatsheaf, 1992.
2. Robert. D. McKinlay & Richard. Little, *Global Problems and World Order*, London: France Pinter Publishers. 1986,
3. *Ibid.*
۴. رابرت جکسون و گئورگ سورنسون، *درآمدی بر روابط بین‌الملل*، ترجمه مهدی ذاکریان؛ تهران: نشر میزان، ۱۳۸۳، ص ۱۴۴.
۵. همان، ص ۱۴۸.
6. M. Howard, *Liberalism and World Politics*, [www.globalsecurity.com](http://www.globalsecurity.com).2004/6/22.
۷. جکسون، پیشین، ص ۱۷۷.
۸. همان، ص ۱۵۲.
9. Howard, *op.cit.*
10. Stephen Snyder, *International conflicts and global security*, [www.globalsecurity.com](http://www.globalsecurity.com).2004/6/17.  
همچنین برای مطالعه بیشتر درباره نهادگرایی لیبرال بنگرید به کتاب:  
رابرت جکسون، پیشین، ص ص ۱۵۴-۱۵۸
۱۱. جکسون، پیشین، ص ۱۵۷.
۱۲. برای آگاهی بیشتر از سخنان کلینتون، رجوع شود به سایت اینترنتی به نشانی:  
[www.globalsecurity.com/news/1995/6/20](http://www.globalsecurity.com/news/1995/6/20).
۱۳. برای آشنایی بیشتر با اندیشه‌های کانت رجوع شود به:  
John Baylis, *International Security in the Post-Cold War Era*, Oxford: Oxford University Press, 1997.

14. *Ibid.*, p. 54.

15. Brown & Lynn-Jones, *Debating the Democratic Peace*, Cambridge: MIT Press, 1996, pp. 72-80.

16. David Spiro, *Democratic Peace*, www.washingtoninstitute.com.2003/6/12.

17. *Ibid.*

۱۸. برای آگاهی بیشتر از اندیشه‌های جوزف نای رجوع شود به:

Joseph Nye, *International Conflict After the Cold War*, Colorado: Aspen Institute, 1996, pp. 25-30.

۱۹. برای آشنایی بیشتر با آراء و نظریات جوزف نای درباره اصطلاحات یاد شده به مقاله زیر

رجوع شود:

Joseph Nye, Limits of American Power, *Political Science Quarterly*, Vol. 117, No. 4, Winter

2002-03, pp. 545-559.

۲۰. برای آشنایی بیشتر با اندیشه‌های مورگنتا در رابطه با واقع‌گرایی رجوع شود به:

Hans Morgenthau, *Politics Among Nations: The Struggle for Power and Peace*, New York: Knopf,

1985.

21. McKinlay, *op.cit.*

22. C. E. Osgad, *An Alternative Power or Surrender*, Urbana: University of Illinois Press, 1962, p.

76.

23. Kenneth N. Waltz, *Theory of International Politics*, New York: Random House, 1979, pp. 37-40.

24. *Ibid.*, p. 42.

۲۵. برای آشنایی بیشتر با اندیشه‌های جک اسنایدر رجوع کنید به:

Jack Snyder, *Ideology of the Offensive*, Ithaca: Cornell University Press, 1984.